۶) مبنای «جعل هوهویت» :

مرحوم ایروانی در نهایة النهایة می نویسد :

«العلة الموجبة لصرف دلالة اللفظ إلی معنی خاص من بین سائر المعانی انما هو التنزیل و ادعاء العینیة و الهوهویة بین لفظ خاص متخصص بمادته و هیئته و بین ذلک المعنی و بعد هذا التنزیل یصبح اللفظ آلة إشارة إلی المعنی یشار به إلیه کما کان من قبل یشار به إلی نفس اللفظ و هذا التنزیل و الادعاء یسمی بالوضع و لا معنی للوضع سواه کما انه لا یترتب الغرض من الوضع و هو فتح باب الدلالة الا علیه (و أنت) لا تستغرب هذا الادعاء فان الادعاء باب واسع و هی محور علم البیان و هی خفیفة المئونة هینة الأمر فمع ترتب غرض علیها لا سیما مثل هذا الغرض المهم کانت معتبرة عند العقلاء»[1]

مرحوم آیت الله بجنوردی در منتهی الاصول نیز به همین مطلب گرایش یافته و می نویسد :

«و التحقیق فی المقام أن الوضع عبارة عن الهوهویة و الاتحاد بین اللفظ و المعنی فی عالم الاعتبار. و مثل هذه الهوهویة و الاتحاد الاعتباری یمکن أن یوجد فی عالم الاعتبار بالجعل و الإنشاء (تارة) و بکثرة الاستعمال (أخری) و بهذا الاعتبار صح تقسیمه إلی التعیینی و التعینی.

(إن قلت): إن الاتحاد و الهوهویة إذا لم یکن بین شیئین بحسب الواقع، بل کان کل واحد منهما أجنبیا عن الآخر – کما هو الحال بین اللفظ و المعنی قبل الوضع – فکیف یمکن إیجاده بمحض الجعل و الإنشاء، أو بصرف کثرة الاستعمال بلا قرینة؟

(قلت): الاتحاد و الهوهویة علی قسمین: تکوینیة و اعتباریة، أما الاتحاد التکوینی و الهوهویة الواقعیة فلا یمکن أن توجد بصرف الإنشاء و التشریع. و أما الاعتباریة فلا مانع من إیجادها فی عالم الاعتبار بصرف الإنشاء و الجعل التشریعی. و إلی هذا ترجع توسعة الموضوع فی الحکومة الواقعیة – کقوله علیه السلام: (الطواف بالبیت صلاة) – و قد قال شیخ مشایخ أساتیذنا فی فرائده بمثل ذلک فی کیفیة حجیة الأمارات بأن المجعول فیها هو الهوهویة، بمعنی ان المجعول فیها هو أن المؤدی هو الواقع. و أیضا قال شیخنا الأستاذ بمثل ذلک فی أصالة الحل. و الحاصل أن حال الهوهویة الاعتباریة حال سائر الاعتباریات فی أن إیجادها بإنشائها بمکان من الإمکان.

و أما الدلیل علی أن الوضع بهذا المعنی لا بالمعانی الّذی ذکروها، (فأولا) – أنه لا شک فی أن إلقاء اللفظ إلقاء المعنی عند إلقاء المراد إلی الطرف. و معلوم أن إلقاء شیء لیس إلقاء شیء آخر الا فیما إذا کانت بینهما هوهویة و اتحاد، و إلا فبصرف تعهد الواضع – ان لا یستعمل إلا هذا اللفظ عند إرادة المعنی الفلانی أو جعله علامة له، أو بصرف جعل علاقة و ارتباط بینهما – لا یکون إلقاء أحدهما إلقاء للآخر.

[1]. نهایة النهایة ؛ ج ۱ : ص ۷

و (ثانیا) – قد تقرر عندهم ان لکل شیء أربعة أنحاء من الوجودات، و عدوا من جملتها الوجود اللفظی، فلو لم یکن ذلک الاتحاد کیف یمکن أن یکون وجود شیء أجنبی عن شیء آخر وجودا له، مع أن اللفظ من مقولة الکیف المسموع و ان کان مقداره من مقولة الکم، و المعنی من مقولة أخری؟ و لهذه الجهة أیضا یسری قبح المعنی و حسنه إلی اللفظ.» [۱-۲]

توضیح :

۱) وضع عبارت است از جعل هوهویت بین لفظ و معنی در عالم اعتبار.

۲) هوهویت گاه اعتباری است و گاه تکوینی. هوهویت تکوینی در عالم تکوین و هوهویت اعتباری در عالم اعتبار است و توسط جعل جاعل پدید می آید.

۳) آنچه در مبحث حکومت مطرح می شود نیز نوعی جعل هوهویت است و لذا وضع، دارای مشابه هایی در مباحث دیگر فقهی است. کما اینکه مرحوم نائینی امارات را دارای جعل هوهویت می داند (به اینکه شارع مودای امارات را همان واقع قرار می دهد)

مرحوم بجنوردی سپس بر مبنای خود دلیل می آورد:

۱) وقتی کسی لفظی را به دیگری القاء می کند (می گوید) در حقیقت معنی را القاء کرده است (در صورتی که اراده جدی داشته باشد. و الا می تواند لفظ القاء شود و معنی اراده نشده باشد) و این در صورتی ممکن است که این دو، یکی شده باشند و الا القاء یک شئ نمی تواند القاء چیزی مغایر آن باشد.

۲) فلاسفه گفته اند یک ماهیت، چهار نحوه وجود دارد (وجود عینی، وجود ذهنی، وجود لفظی و وجود کتبی) حال اگر لفظ (که از مقوله کیف است) با معنی (که از مقوله دیگری است مثلا حقیقت زید از مقوله جوهر است) متحد نباشد (و لو بالاعتبار) چگونه وجود لفظ و وجود معنی، دو وجود برای یک ماهیت می شوند.

۳) چون اتحاد وجودی پدید می آید (و لو بالاعتبار)، حسن و قبح از معنی به لفظ سرایت می کند.

چنانکه در تقریر عبارت مرحوم عراقی آوردیم. صدر عبارت ایشان با این مبنا سازگار است. ایشان می نویسد :

«إنّ هذه العلقة هی نحو من الارتباط الحاصل بین المرآة و مرئیّه بحیث لا یلتفت إلی اثنینیّتهما، و یُحسب أحدهما قالبا للآخر، و نحو وجود له و کانا بنحو یکون الانتقال بأحدهما عین الانتقال بالآخر، و ربما [تَسری] صفات أحدهما إلی الآخر، فقبح المعنی ربما یسری إلی اللّفظ، کما أنّ تعقید اللّفظ قد یسری إلی المعنی و بذلک تمتاز نسبة الألفاظ إلی معانیها عن نسبة العلامات إلی ذیها کالبیرق الموضوع علامة للحرب أو الخشبة الموضوعة علامة للفرسخ أو الدخان الّذی هو علامة وجود النار، فانّ الالتفات إلی البیرق

---

۱. منتهی الاصول ؛ ج ۱ ص ۱۶ الی ۱۷

۲. آیت الله سیستانی نیز به این قول قائل شده است.

و الخشب و الدخان یلازم الالتفات إلی غیره لا عینه، بل و [لا تسری] صفات أحدهما – حسنا و قبحا – إلی الآخر کما یشهد له الوجدان السلیم و الذوق المستقیم»[1]

ما می گوییم :

دلیل سوم مرحوم بجنوردی (سرایت حسن و قبح) حرف کاملی نیست چراکه :

اولا : صرف وضع، حسن و قبح را پدید نمی آورد. بلکه این امر، معلول کثرت استعمال و انس است چنانکه بیش از این اشاره کردیم.[2]

ثانیا : در تقریر عبارت عراقی آوردیم که امر اعتباری نمی تواند علت برای امر عینی باشد. وضع امر اعتباری است و حسن و قبح امری عینی. بلکه آنچه موجود است آن است که : در عالم اعتبار، علامیت یا تعهد یا ملازمه و یا هوهویت (طبق نظر هر گروه) پدید می آید و این مرحله وضع است. بعد علم به این امر اعتباری باعث استعمال می شود. و کثرت استعمال که امری عینی است باعث پیدایش حسن و قبح می گردد.

[1]. مقالات الاصول ؛ ج ۱ ص ۶۱ الی ۶۲

۲. مراجعه کنید : ص ۱۵۳ (بررسی اشکال هشتم پیرامون نظریه محقق نهاوندی)